

دو تصویر از اخی فرج زنجانی*

دکتر محمود درگاهی
عضو هیأت علمی دانشگاه زنجان

چکیده:

مطابق چند فقره گزارش بسیار کوتاه از اندیشه و کرامت «اخی فرج زنجانی»، او یک زاهد قشری و تنگ‌نظر است که نان را به نرخ ایمان می‌دهد و بر سر مجلس اطعام خود یک مهمان ناخوانده غیر مسلمان را به سختی رسوا می‌سازد! در حالی که با امان نظر در واژه «اخی» یعنی لقب اخی فرج زنجانی که او را در زمره «اخیان» و اهل مروت و جوان‌مردی می‌نشانند، تصویر دگرگونه‌ای از او پدید می‌آید که مهمان‌دوستی و بخشندگی و رازپوشی آیین اعتقادی اوست. این دوگانگی دشوار در شخصیت اخی فرج زنجانی، تناقض کوری را پدید می‌آورد که گشودن آن از دو طریق ممکن است: نخست این‌که در صحت آن گزارش‌ها تردید کنیم، و دیگر این‌که ضبط برخی از نوشته‌ها را که به جای «اخی فرج»، «ابوالفرج» آورده‌اند بپذیریم.

کلیدواژه، اخوت، اخیان، فتوت، اخی فرج، ابوالفرج.



مقدمه:

اخی فرج زنجانی صوفی بلند آوازه سده پنجم هجری است. از زندگی و سلوک او به جز چند روایت کوتاه هیچ گونه اثر یا ردپایی برجا نمانده است؛ در نتیجه امروز به دشواری می توان به دنیای اندیشه او راه یافت و آن تیره از تصوف را که بدان منسوب است تعیین کرد. این نوشته می کوشد تا از طریق یک کرامت منقول از او از یک سو و مفهوم واژه «اخی» که لقب وی بوده است، از سوی دیگر به اندیشه و آیین او راه جوید و تصویر واقعی او را نشان دهد.

دو تصویر از اخی فرج زنجانی

اخی فرج زنجانی یکی از مردان مشهور عرفان و تصوف ایران در سده پنجم هجری است که آوازه کرامت او سراسر حوزه های تصوف را تا سده نهم هجری فراگرفته بود. این آوازه بلند، اخی فرج را در زمره چهره های برجسته و آشنای این قوم در آورده، و در نتیجه، در بسیاری از نوشته های آنان، و نیز گزارش های برخی از تذکره ها و تاریخ نویسان، راه داده است. مؤلف کشف المحجوب و قابوس نامه در سده پنجم، عطار نیشابوری در سده هفتم، حمدالله مستوفی در سده هشتم، و دولتشاه سمرقندی، عبدالرحمن جامی، اسیری لاهیجی در سده نهم، و نیز امین احمد رازی، محمد برادری، غلام سرور لاهوری، محمد داراشکوه در سده های ده و یازده، هر یک به گونه ای، درباره اخی فرج و کرامت او، و یا پایگاه وی در تصوف، سخن گفته اند، و شیوه روایت آنها حکایت از گستردگی نام او در دنیای تصوف دارد. اما جای دریغ است که علی رغم این وسعت آوازه، هیچ گونه ردّ یا نشانی از زندگی، شخصیت و اندیشه و آیین او برجا نمانده است، و در نتیجه برای یک پژوهش دقیق درباره او، به جز چند نکته متناقض، هیچ گونه مواد و مصالح دیگر فراهم نمی آید و به همین دلیل نیز برخلاف



نوشته‌های پیشینان - در بسیاری از دایرةالمعارف‌ها و یا بخش اعلام واژه‌نامه‌های امروز، هیچ نامی از اخی فرج نمی‌توان یافت؛ در حالی که بسیاری از چهره‌های ناشناخته‌تر تصوف، بخشی از این دایرةالمعارف‌ها و واژه‌نامه‌ها را به خود اختصاص داده‌اند!

حال چگونه می‌توان به دنیای اندیشه و شخصیت او راه یافت و برجسته‌ترین خطوط اندیشه و آیین صوفیانه او را به دست آورد؟ برخی از نکته‌های روایت شده در کتاب‌های یادشده درباره اخی فرج، هم اندک است و هم در تناقض و اصطکاک با لقب و عنوان صوفیانه او یعنی «اخی» و در نتیجه نمی‌توان برای ترسیم یک تصویر دقیق از شخصیت او بدان‌ها تکیه نمود. این دو، دو تصویر جداگانه از اخی فرج ارائه می‌دهند که هیچ شباهت و سازگاری با یکدیگر ندارند و در نتیجه به جای آن‌که رهنمودی در آشنایی با اندیشه‌های او پیش آورند، نوعی پیچیدگی و پارادوکس در خطوط اساسی اندیشه او پدید می‌آورند، و این کار بر ابهام و افسانه‌وارگی شخصیت اخی فرج می‌افزاید، و شناخت او را دشوار و حتی ناممکن می‌سازد! اینک برای ترسیم این چهره پارادوکسیکال، ابتدا به روایت‌های بازمانده از اندیشه و آیین اخی فرج در آثار پیشینان می‌پردازیم و پس از آن، این تصویر را در برابر تصویر دیگر او که از واژه «اخی» و آیین اخوت برمی‌آید، قرار می‌دهیم تا اندکی از راز شخصیت پیچیده و پرابهام او بکاهیم.

۱- تصویر اخی فرج در نوشته‌های پیشینان

نوشته‌های پیشینان با همه توجهی که به اخی فرج و بعضی از اندرزاها و کرامت‌های او نشان می‌دهند، در ارائه یک تصویر کامل و همه سویه از اندیشه و شخصیت او قصور ورزیده و تنها به روایت چند نکته موجز بسنده نموده‌اند، که مهم‌ترین آنها از این قرار است:

۱- نخستین کتابی که نام اخی فرج زنجانی در آن آمده است، قابوس‌نامه، نوشته عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر قابوس بن وشمگیر زیاری است. اما قابوس‌نامه یک کتاب تاریخی نیست، و در نتیجه انتظار دست یافتن به زندگی‌نامه یا اندیشه و آیین



اخی فرج از طریق آن بیهوده و نادرست است. با این حال، روایتی که نویسنده این کتاب از اخی فرج می‌آورد، گوشه‌ای از اندیشه او را ترسیم می‌کند. مطابق این روایت: «شیخ اخی فرج زنگانی رحمة الله در آخر که سماع را منع کرد، گفت: سماع آب است، و آب آنجا باید که آتش بود، آب بر آتش ریختن تیرگی و واخل بود، و اگر در قومی که پنجاه مرد بود، یکی با آتش بود، چهل و نه مرد را از بهر آن یکی تیرگی نتوان افزود.» (قابوس بن وشمگیر، ۲۳۵)

در همین قرن، مصنف کتاب «کشف المحجوب»، ابوالحسن هجویری، اخی فرج را از بزرگان طریقت می‌خواند: «شیخ شقیق فرج، معروف به اخی زنگانی مردی نیکوسیرت و ستوده طریقت بود.» (هجویری، ص ۲۱۵)

۲- دومین فقره مربوط به اخی فرج، اشاره کوتاهی به داستان گربه اوست که برخی از شارحان منطق الطیر در بیت زیر از منطق الطیر عطار نشان داده‌اند:

گه سگی را ره دهد تا پیشگاه

که کند از گربه‌ای مشکوف راه

(عطار نیشابوری، ۱۳۵۳، ۳)

اگر چنین تفسیری از مصراع فوق را بپذیریم، آنگاه این اشاره عطار، با همه اختصار و کوتاهی آن، حاکی از گستردگی حوزه اشتها اخی فرج و اندیشه‌های اوست، اما در عین حال این پرسش را در میان می‌آورد که چرا در تذکرة الاولیاء عطار، هیچ اشاره‌ای به اخی فرج دیده نمی‌شود، در حالی که جامی دو سده بعد از عطار، او را نیز در زمره صوفیان بزرگ قرار داده است؟ و بی‌تردید دسترسی عطار به شرح احوال او هم به دلیل نزدیکی تاریخی و هم به دلیل نزدیکی جغرافیایی، بیشتر از جامی بوده است!

۳- فقره چهارم از منابع مربوط به اخی فرج، تاریخ گزیده حمدالله مستوفی است. این کتاب نیز با آن که یک نوشته تاریخی است، اما از اشاره به شرح احوال



اخى فرج و حتى تاريخ زندگى او تهى است، و تنها به ذكر نام او - آن‌هم به صورت ابوالفرج - در سلسله مشايخ تصوف بسنده کرده است: «شيخ ابوالفرج زنجانى وفات غره رجب سنه سبع و خمسين و اربعمائه (۴۵۷) به زنجان» (مستوفى، ۱۳۶۴، ص ۶۶۲)

از آنجا که تاريخ گزيده در سال ۷۳۰ هجرى، يعنى حدود دو سده بعد از مرگ اخى فرج، به تحرير درآمده است، و در طى اين دو سده هيچ کتابى به تاريخ وفات او اشاره نکرده است، به سختى مى‌توان آن را دقيق‌ترين تاريخ در اين خصوص دانست، حمدالله مستوفى نيز منبع اين تاريخ را ذکر نکرده است، و در نتيجه دانسته نيست که او آن را از يک نوشته ديگر نقل مى‌کند، يا از طريق روايت‌هاى شفاهى شنيده است، و يا اين که آن را بر روى سنگ مزار اخى فرج خوانده است. با اين وصف، شيوه بيان او در ذکر اين تاريخ قاطعانه است، و در آن اثرى از احتمال و ترديد ديده نمى‌شود.^۱

۴- اما مفصل‌ترين گزارش درباره اخى فرج در مجموع سه نوشته مربوط به سده نهم هجرى آمده است. يکى از اين نوشته‌ها «تذکره الشعراء» دولتشاه سمرقندى است که از طريق آن به ارادت نظامى گنجوى نسبت به اخى فرج وقوف مى‌يابيم: «و شيخ (نظامى) از مريدان اخى فرج زنجانى، قدس الله سره العزيز بوده» (دولتشاه سمرقندى، ص ۹۹) و اين سخن دولتشاه را مؤلفان «آتشکده آذر»، «بستان السياحه»، «رياض العارفين» و چند کتاب ديگر نيز نقل کرده‌اند.

همزمان با دولتشاه، عبدالرحمن جامى نيز در «نفحات الانس» خود، ضمن اشاره به تاريخ و محل وفات اخى فرج که احتمالاً برگرفته از حمدالله مستوفى است، گزارشى از دو کرامت مشهور او ارائه مى‌دهد که در مجموع مفصل‌ترين گزارش در ميان همه کتاب‌هاى است که به شرح اندیشه يا احوال اخى فرج پرداخته‌اند. گزارش جامى چنين است: «وى مريد شيخ ابوالعباس نهاوندى است. روز چهارشنبه غره رجب سنه سبع و خمسين و اربعمائه از دنيا برفته است و قبر وى در زنجان است. مى‌گويند وى را گربه‌ئى بوده است که هر گاه که جمعى مهمانان به خانقاه شيخ توجه کردند، آن گربه



به عدد هر یک از ایشان بانگی کردی، خادم خانقاه به هر بانگی یک کاسه آب در دیگ ریختی. یک روز عدد مهمانان بر عدد بانگ‌های وی به یکی زیادت یافت، تعجب کردند، آن گربه به میان جماعت درآمد و یک یک را بوی کردن گرفت و بر یکی از آنها بول (ادار) کرد. و چون تفحص کردند وی از دین بیگانه بود. [نیز] گویند که روزی خادم مطیخ قدری شیر در دیگ کرده بود که برای اصحاب شیربرنج بپزد، ماری سیاه از دودگذر در دیگ افتاد و آن گربه آن را دید، گرد دیگ می‌گشت و بانگ می‌کرد و اضطراب می‌نمود؛ خادم چون از آن معنی غافل بود وی را زجر می‌کرد و دور می‌انداخت، چون خادم به هیچ نوع متنبه نگشت، گربه خود را در دیگ انداخت و بمرد. چون شیربرنج را بریختند ماری سیاه از آنجا ظاهر شد. شیخ فرمود که آن گربه خود را فدای درویشان کرد، وی را در قبر کنید و زیارتی کنید. می‌گویند حالا قبر وی ظاهر است و مردم زیارت آن می‌کنند.» (جامی، ۱۳۶۶، ص ۱۴۸)

آوازه این دو داستان کرامت‌آمیز، بعد از عصر جامی انتشار می‌یابد و به کتاب‌هایی مانند هفت‌اقلیم امین احمد رازی، عقول عشره محمد براری، خزینه الاصفیاء، غلام سرور لاهوری و ۰۰۰ راه پیدا می‌کند و به گونه شاخص‌های اصلی اندیشه و آیین اخی فرج درمی‌آید.

یک فقره دیگر از گزارش‌های مورد استناد ما که روایتی متفاوت از مجموعه روایت‌های بالا ارائه می‌دهد، مربوط به کتاب «تاریخ کبیر» نوشته جعفر بن محمد بن حسن، معروف به جعفری یزدی در سده نهم هجری است. مؤلف این کتاب که مانند حمدالله مستوفی ترکیب کنیه‌ای «ابوالفرج» را به جای «اخی فرج» آورده است، کرامت دیگری را به وی نسبت می‌دهد که در نوشته‌های دیگر، اثری از آن دیده نشده است. جعفری یزدی می‌گوید: «ابوالفرج زنجانی از بزرگان دین بود، اول مُکاری می‌کرد و چهارپایان را رنجانیدی، یک بار چوبی محکم بر درازگوشی زد و درازگوش با وی در سخن آمد و گفت: چنان بزن که باز توانی خورد. او را حالی بدین سخن دست داد و ترک چهارپایان بداد و همه عمر را در راه حق صرف کرد و مستجاب‌الدعوه بود و



بسیاری از بزرگان دین متابعت او نمودندی و صاحب کشف و کرامت شد و مدفن او در زنجان مشهور بود. وفات او در سال چهارصد و دو هجری بود.» (نیرومند، ص ۱۱۴)

آخرین فقره از مجموعه گزارش‌های مربوط به سده نهم دربارهٔ اخی فرج، روایت یکی از گفته‌های او در لزوم توجه به سخنان اولیاء و رعایت آنها در سلوک روزانه است. این روایت در کتاب «اسرارالشهود» اسیری لاهیجی از سروده‌های سده نهم هجری آمده است. از شیوهٔ روایت اسیری چنین برمی‌آید که او یکی از اندرزه‌های «اخی فرج» را که مربوط به آداب سلوک است مناسب مقام دانسته و آن را در تأیید اعتقادات خویش نقل کرده است:

شیخ زنجانی ولی خاص حق

بوالفرج کو برد از عالم سبق

پیشوای جمله در کشف و صفا

در تجلی و فنا و در بقا

گفت هر کو گفته این قوم را

نشنود در گوش حس جان‌فزا

نور ایمان محو گردد از دلش

خود نباشد غیر ظلمت حاصلش

زانکه تصدیق کلام اولیا

واجب آمد پیش ارباب صفا

(اسیری لاهیجی، ۱۳۶۸، مقدمه)

نکته دیگری که در این روایت اسیری قابل توجه است، این است که او نیز مانند حمدالله مستوفی و جعفری یزدی به جای «اخی فرج»، «ابوالفرج» آورده است، که البته یک دلیل این تغییر لقب، ضرورت شعری است، زیرا «اخی فرج» را با هیچ تدبیری نمی‌توان در این شعر جای داد

نویسندگان سده‌های بعد، هیچ نکته تازه‌ای به آنچه که پیشینیان آورده بودند نمی‌افزایند. نویسندهٔ «خزینة الاصفیا» - غلام سرور لاهوری - نوشته‌های جامی را بار دیگر



تکرار می‌کند و داراشکوه در «سفینه الاولیا» تنها به ذکر تاریخ وفات و نام مراد او ابوالعباس نهاوندی - بسنده می‌نماید. اما در این میان یک استثنا وجود دارد و آن کتاب عقول عشره است. نویسنده این کتاب «با بیان این عبارت که شیخ ابوالعباس مقتدای وقت خود بوده و ایشان را گربه‌ای بود که موضوع گربه را کاملاً از شیخ اخی فرج منفک ساخته و به مرشد او نسبت داده است.» (نیرومند، ۱۳۶۴، ص ۱۹۹)

فقرات یادشده در بالا، همه اطلاعاتی است که نوشته‌های پیشینیان ما از زندگی و اندیشه اخی فرج ارائه می‌دهند و چنانچه بخواهیم خطوط اندیشه او را از خلال این روایت‌ها بیرون بیاوریم مطابق یک فقره آن، یعنی گزارش قابوس‌نامه، اخی فرج با موسیقی و سماع صوفیانه در بسیاری از خانقاه‌ها و محافل صوفیه مخالف بوده است؛ و بر طبق روایت جامی و کسانی که سخن جامی را در سده‌های بعد تکرار کرده‌اند، نیز او زاهدی قشری و گرفتار تنگ‌نظری است. قشری‌گری او در حدی است که نه تنها یک وعده طعام دادن به یک گرسنه غیر مسلمان را روا نمی‌دارد، بلکه هتک حرمت و پرده‌داری، و حتی اهانت و خوارداشت او را، آن‌هم بر سر سفره مهمانی و اطعام، مباح می‌شمارد، و کرامت او در این است که گربه دست‌آموز وی در میان مجلس اطعام بر روی یک مهمان ناخوانده بول می‌کند!!

اگر سیمای حقیقی شیخ اخی فرج زنجانی آن چیزی است که از خلال این نوشته‌ها بیرون می‌آید، آنگاه باید همه اهل تصوف و اهل اخوت و فتوت، از انتساب او به آیین خویش احساس سرافکنندگی کنند! در این تصویر، اخی فرج بنیان‌گذار قشری‌گری و بی‌تسامحی و تنگ‌نظری است؛ و از این نظر درست در برابر عارف آزاداندیشی چون ابوالحسن خرقانی قرار می‌گیرد که نماد تسامح و بلندنظری در اوج آن است، و با آنکه از درون همان جریان تصوف درآمده، و از قضا هم‌روزگار اخی فرج نیز هست، و حتی ۲۰، ۳۰ سالی پیش از او نیز در گذشته است، انسان‌دوستی و تسامح را در آن چنان قله بلندی می‌بیند که بر سردر خانقاه خود می‌نویسد: «هر که در این سرا آمد نانش دهید و



از ایمانش مه‌رسید، چه، آن‌کس که به درگاه باری‌تعالی به جان‌ارزد، البته بر خوان
بوالحسن به نان‌ارزد.» (خرقانی، ۱۳۶۳، مقدمه)

حال از کدام یک از این دو اندیشه بوی خدانشناسی و انسان‌دوستی و فتوت
برمی‌آید؟ و اخوت و جوان‌مردی خود را از تبار کدام یک از این دو تیره تصوف
می‌شناسد؟ اگر اخی فرج در این تصویر خود بنیان‌گذار سخت‌گیری و تعصب فرقه‌ای
باشد، خرقانی نیز نیای آزاداندیشی و تسامح اعتقادی است، و در اینجا، به این دلیل
اخی فرج را با خرقانی مقایسه می‌کنیم تا گمان نرود که تسامح و آزاداندیشی و
انسان‌دوستی از ارزش‌های ویژه روزگار ما ست، و داوری درباره یک صوفی سده پنجم،
با این‌گونه معیارها، نادیده گرفتن اوضاع و اقتضائات زمانه اوست! بی‌تردید اگر همه
مردان تصوف به شیوه اخی فرج سلوک می‌کردند، امروز هیچ نشانی از آیین تصوف
برجا نمانده بود، و این آیین هیچ جاذبه و اعتباری برای انسان روزگار ما نداشت. همه
سرمایه تصوف مرهون اندیشه مردانی است که دغدغه و دل‌مشغولی بزرگ آنها، حرمت
و اعتبار انسان‌ها و انسانیت بوده است، حرمت و اعتباری که پیوسته لگدکوب شریعت
قشری و سران حزم‌اندیش و بی‌تسامح آنها شده است و رسالت بزرگ تصوف، به ویژه
در تیره‌های اجتماعی‌تر آن مانند فتوت و اخوت، انکار همه این ناروایی‌ها بود!



۲- تصویر دیگری از اخی فرج

می‌توان این تصویر ناخوشایند اخی فرج را فراموش کرد و تصویر دومی از اندیشه و
آیین او ترسیم نمود. این تصویر دوم که می‌تواند او را در شمار پای‌بندان فتوت و
جوان‌مردی و آزاداندیشی درآورد و از تهمت سخت‌گیری و تنگ‌نظری برائت ببخشد.
با توجه به اشتها او به «اخی» و اقتضائات و پی‌آمدهای آن که در سلوک فکری-
اعتقادی او شکل می‌گیرد، بی‌تردید لقب «اخی»، اخی فرج زنجان را در زمره «اخیان» و
پیروان اخوت و جوان‌مردان مشهور تاریخ فتوت جای می‌دهد. زیرا «اخی عنوانی است
که بر رؤسای جوان‌مردی و پیروان آیین فتوت، متشکل از طبقات اصناف، اطلاق



می‌شود، و سازمان و تشکیلات اخی‌ها که ماهیت مذهبی-اجتماعی داشت، اخی‌گری (اخی‌لیق) نامیده می‌شد.» (دیانت، جلد هفتم)

ابن بطوطه، سیاح نامی سده هشتم که یکی از نخستین گزارش‌ها درباره اهل فتوت از آن اوست درباره اخوت و آداب و رسوم آن چنین می‌نویسد: «اخیه» جمع «اخی» است که به معنی برادر من است. این گروه در غریب‌نوازی و اطعام و برآوردن حوائج مردم و دست‌گیری از مظلومان و... بی‌نظیرند و «اخی» اصطلاح کسی را گویند که از طرف هم‌کاران خود و سایر جوانان به عنوان رئیس و پیش‌کسوت انتخاب می‌شود. این طریق را «فتوت» نیز می‌نامند... این جماعت مسافری را که وارد شهر می‌شوند در خانقاه خود منزل می‌دهند و مسافر تا هنگامی که بخواهد آن شهر را ترک کند مهمان آنان تلقی می‌شود. اگر شبی مسافر نرسید، غذایی را که تهیه می‌شود خودشان می‌خورند و سپس به رقص و آواز می‌پردازند... این گروه را فتیان (جوان‌مردان) می‌نامند و پیش‌کسوت‌شان به طوری که گفتیم «اخی» نامیده می‌شود...» (ابن بطوطه، ۱۳۶۱، ج ۱، صص ۳۱۶-۳۱۵)

از آنجا که کانون اصلی اخوت و حوزه زندگی و فعالیت اخیان، آناتولی و آسیای صغیر بوده است، برخی از پژوهشگران، این واژه را یک واژه ترکی دانسته‌اند که «به صورت «اخی» و در معنی جوان‌مرد یا سخی به کار رفته است... و در ترکی او یغوری نیز به صورت «اخی» در همان معانی آمده است... در ترجمه ترکی دیوان لغات نیز «اخی» [به معنی] جوان‌مرد، بخشنده و اقیلیق [(آقالیق؟)] در معنی کریم و جوان‌مرد، و در کتاب «دهه قورقورت» نیز به صورت «اخی» و به همان معانی جوان‌مرد و پهلوان به کار رفته است... برخی از پژوهشگران معاصر نیز به سبب تشابه لفظی میان «اخی» و «اخی» و نیز تشابه در رفتار و اندیشه‌های اعضای آن، این واژه را تحریفی از «اخی» ترکی می‌دانند. اما آنچه مسلم است اخی که مقدم فتیان است با اخوت که معظم ابواب فتوت

است، ارتباط دارد. اخی‌ها جملگی سالکان مسلک فتوت‌اند... و فتی در میان اعراب کهن به انسانی گفته می‌شود که به حد کمال رسیده باشد و مهمان‌نوازی و سخاوت و نیز شجاعت از فضایل اخلاقی او باشد...» (دیانت، پیشین).

آداب‌نامه‌های فتوت نیز، سراسر، دعوت به گذشته و آزاداندیشی و بلندنظری است. این آداب‌نامه‌ها، فتوت یا اخوت را برابر با ایثار می‌خوانند، و رازداری و نیکاندیشی و مهمان‌دوستی را قائمه‌های اساسی آن می‌شمارند: «حدّ جوان‌مردی از حدّ فزون است، ما از آن، دو اختیار کرده‌اند: یکی نام دادن و دوم راز پوشیدن» (کرین، ۱۳۶۳، ص ۱۷۱)، و «حسن ظن به خلق و حفظ حرمت ایشان» (همان، ص ۱۲۵) یکی از اصول شناخته شده مرامنامه جوان‌مردی و فتوت است.

تأمل در یکایک این اصول و آداب، و انطباق آنها با آنچه که از اندیشه و آیین اخی فرج روایت کردیم، نه تنها هیچ‌گونه شباهتی را در میان آن‌دو نشان نمی‌دهد، بلکه این دو اندیشه را در دو حوزه جداگانه می‌نشانند، و اخی فرج را در هیأت زاهدی تنگ‌نظر و بی‌تسامح و پای‌بند آیینی ضد فتوت و اخوت پدیدار می‌کند که در رفتار زاهدانه خود یکایک آداب اخی‌ها را نقض می‌کند، و از این طریق در برابر آیین جوان‌مردانه آنان می‌ایستد! و بدین‌گونه معضل و پارادوکسی پدید می‌آید که گشودنی نیست! زیرا دشواری این معضل تنها در این نکته نیست که چگونه یک جامعه آشنا با آداب و رسوم اخیان، زاهدی سخت‌گیر و خشک‌مغز مانند اخی فرج را در زمره اخی‌های آزاداندیش پذیرفته و او را به آیین آنان منسوب کرده است، دشواری بزرگتر در سوی دیگر این ماجراست، و آن این است که اخی فرج، خود با آن‌همه زهد و تنگ‌نظری و تعصب، چگونه توانسته است این لقب را که یادآور لوطی‌گری و عیاری و آزاداندیشی، و حتی - در برخی از نحله‌های آن - نوعی بی‌بند و باری و لذت‌جویی و غنا بوده است، بپذیرد و خود را یک «اخی» بخواند؟ به ویژه که در روزگار وی، جماعت اخیان، غالباً عقاید



خالص اسلامی خود را از دست داده و جزء عیاران گردیده و فتوت ایشان از اساس اخلاقی منحرف گردیده بود.» (همان، ۱۰۵)

بی‌تردید برای زاهدی چون اخی فرج، این‌گونه بازی کردن با اعتبار خویش، بازی ناممکنی بوده است و امروز نیز پذیرفتن چنین تصویر دوگانه‌ای از او، برای ما، ناممکن‌تر است! پس چگونه می‌توان چنین گره کوری را گشود؟ گمان می‌رود که راه بیرون شدن از تنگنای این معضل، آن است که یا کرامت‌نمایی مشهور اخی فرج را که حاوی اندیشه‌ی ضد اخوت است، و در گزارش جامی و نویسندگان بعد از او آمده بر ساخته‌ی گروهی از عوام یا مریدان پرتعصب او بشماریم، و ساحت اخوت را از آن‌گونه تعصبات کور دور بدانیم، و یا مانند نویسنده «عقول عشره» آن را به ابوالعباس نهاوندی نسبت دهیم و یا این‌که ضبط کتاب‌هایی مانند «تاریخ گزیده»، «تاریخ کبیر» و «اسرار الشهود» را که به جای «اخی فرج» «ابوالفرج» یا «ابوالفرج» آورده‌اند، دقیق‌تر بشماریم، زیرا در این صورت، دیگر هیچ ارتباطی بین آیین «ابوالفرج» و آیین اخوت به میان نمی‌آید!

البته یک تدبیر دیگر در گشودن این گره و شناختن اندیشه و شخصیت اخی فرج، تحقیق در سلسله‌ی پیران، پیروان و مریدان اوست. اما دریغ که اسناد و اطلاعات بازمانده از زندگی و اندیشه‌ی آنان نیز بیش از آنچه که از زندگی خود اخی فرج دیدیم، نبوده است و درباره‌ی آنها همان اندازه ابهام وجود دارد که در باره‌ی خود اخی فرج! با این‌همه، در این نکته تردیدی نیست که هیچ‌یک از آنها به «اخوت» منسوب و متصف نبوده‌اند. مشهورترین این مریدان خواجه محمد خوشنام است و «چنان‌که مشهور است طریقه صوفیه آذربایجان به واسطه‌ی وی انتشار یافته است» (نیرومند، ۱۳۶۴، ص ۲۰۱) در حالی که نه خواجه محمد و نه طریقه صوفیه یادشده، هیچ‌یک، به «اخوت» و «اخی‌گری» مشهور نشده‌اند.



یادداشت‌ها:

۱- دانشمند فقید مرحوم غلامحسین یوسفی سال وفات اخى فرج را ۴۵۰ هجرى نوشته، اما براى آن مأخذى ذكر نكرده است، گمان مى‌رود كه اين تاريخ نتيجه يك سهو در گزارش مرحوم يوسفى و يا يك اشتباه چاپى باشد. (ر.ك: قابوس‌نامه، ۴۷۸)

منابع و مأخذ:

- ۱- ابن بطوطه، سفرنامه، (۱۳۶۱)، ترجمه دكتر محمدعلى موحد، تهران، مركز انتشارات علمى و فرهنگى.
- ۲- اسيرى لاهيجى، شمس‌الدين محمد: اسرارالشهود، (۱۳۶۸) تصحيح و مقدمه سيدعلى آل داوود، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى.
- ۳- جامى، عبدالرحمن: نفحات الانس من حضرات القدس، ۱۳۶۶، به تصحيح و مقدمه مهدى توحيدى‌پور، تهران، انتشارات سعدى.
- ۴- خرقانى، ابوالحسن: نورالعلوم، ۱۳۶۳، به كوشش و نگارش عبدالرفيع حقيقت (رفيع).
- ۵- ديانت، على اكبر: دايرةالمعارف بزرگ اسلامى، ۱۳۷۵، تهران، مركز دايرةالمعارف بزرگ اسلامى، جلد هفتم، ذيل واژه اخى.
- ۶- سمرقندى، دولت‌شاه: تذكرةالشعراء، ۱۳۶۶، به همت محمد رمضانى، انتشارات خاور.
- ۷- عطار نيشابورى، فريدالدين: منطق‌الطير، ۱۳۵۳، به كوشش دكتر محمدجواد مشكور.
- ۸- قابوس بن وشمگير بن زيار، عنصرالمعالى كيكاووس بن اسكندر: قابوس‌نامه، ۱۳۶۶، به اهتمام و تصحيح غلامحسین یوسفی، تهران، شرکت انتشارات علمى و فرهنگى.
- ۹- كربن، هانرى: آيين جوان مردى، ۱۳۶۳، ترجمه احسان نراقى، تهران، نشر نو.
- ۱۰- مستوفى، حمداله: تاريخ گزیده، ۱۳۶۴، به اهتمام دكترعبدالحسين نوایى، تهران، انتشارات اميركبير.
- ۱۱- نيرومند، كريم: عرفا و حكماى استان زنجان، ۱۳۶۴، زنجان، كتاب‌فروشى ستاره زنجان.
- ۱۲- هجویرى، على بن عثمان، به اهتمام و تصحيح ژوكوفسكى، لنينگراد، ۱۹۲۶.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی